



تامس مور

آرمان شهر

(یوتوپیا)

داریوش آشوری

نادر افشار نادری

تامس مور

آرمان شهر

(یوتوپیا)

ویراستِ دوم

ترجمه‌ی

داریوش آشوری

و

نادر افشار نادری



This is a Persian translation of
Utopia
by Sir Thomas More
1516
Translated by Dāryoush Āshouri & Nāder Afshār Nāderi
Āgah Publishing House, Tehran, 2019
info@agahpub.com

سرشناسه: مور، تامس، ۱۴۷۸-۱۵۳۵ م. More, Thomas
عنوان و نام پدیدآور: آرمانشهر / تامس مور؛ ترجمه‌ی داریوش آشوری، نادر افشار نادری.
مشخصات نشر: تهران: آگه، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۱۸۹ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س. م.
شابک: 978-964-329-399-4
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Utopia2d. and rev. ed.
موضوع: مدینه‌ی فاضله — متون قدیمی تا ۱۸۰۰ م.
موضوع: Utopias -- Early Works to 1800
شناسه‌ی افزوده: آشوری، داریوش، ۱۳۱۷- ، مترجم
شناسه‌ی افزوده: افشار نادری، نادر، ۱۳۰۵-۱۳۸۵، مترجم
رده‌بندی کنگره: HX۸۱۱
رده‌بندی دیویی: ۳۳۵/۰۲
شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۵۶۴۴۱۱۸



تامس مور

آرمان‌شهر

ترجمه‌ی داریوش آشوری و نادر افشار نادری
آماده‌سازی، حروف‌نگاری و نظارت بر چاپ: دفتر نشر آگه
(حروف‌نگار و صفحه‌آرا: سمیه حسینی، نمونه‌خوان: نسرين اسدی جعفری، ناظر چاپ: هومن بخشی)
طراح جلد: محمودرضا لطیفی
چاپ یکم (ویراست دوم): پاییز ۱۳۹۸
شمارگان: ۱,۱۰۰ نسخه
همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

نشر آگه

فلسطین جنوبی، خیابان صدیقی، شماره‌ی ۲۰، واحد ۱
تلفن: ۶۶۴۴۳۱۵۵ و ۶۶۹۷۴۸۸۴

فروش اینترنتی: www.agahbookshop.com
قیمت: ۲۵,۰۰۰ تومان

فهرست

۷	سَر سُخَنِ بَرایِ ویراستِ دوم
۱۱	دیباچه
۱۳	سرگذشتِ تامس مور
۲۳	درباره‌ی یوتوییا
۳۱	آرمان‌شهر (یوتوییا)
۳۳	کتابِ یکم
۷۷	کتابِ دوّم

پیوست:

۱۶۱ دو پیام‌آورِ جهانِ مدرن: ماکیاوللی و تامس مور داریوش اشوری

سَر سُخَنِ بَرایِ ویراستِ دوم

تاکنون حروف چینی این کتاب همان حروف چینی دستی قدیم در نشر یکم آن بود و در این ویراست، که به دست انتشارات آگه منتشر می‌شود، به حروف چینی ماشینی جدید بدل شده است. این تبدیل فرصتی بود برای بازخوانی این متن پس از سی و چند سال که از نشر ویراست یکم آن به دست انتشارات خوارزمی می‌گذرد. در این بازخوانی برای یکدست‌تر شدن و نیز روان‌تر شدن متن از نظر سبک هر جا که لازم دیده‌ام در آن دستکاری کرده‌ام. همچنین پیشنهادهای خود برای بهبود بخشیدن به زبان‌نگاره‌ی فارسی را — که در سی ساله‌ی اخیر در نوشته‌ها و ترجمه‌های خود در کار آورده‌ام — در آن به کار بسته‌ام. پیشنهادهای اصلی من، از جمله، عبارت است از: نوشتن کسره‌های اضافه همه‌جا؛ یای نکره و واو وحدت با دو نقطه در زیر آن؛ ی؛ جدا نوشتن آنچه دستورشناسان ما تاکنون «ضمیر متصل» می‌دانستند؛ جدا نوشتن صورت‌های صرفی زمان حال فعلی بودن. (برای شرح منطقی این پیشنهادها نگاه کنید به دو مقاله‌ی من در این باب در کتاب *بازاندیشی زبان فارسی و دیباچه‌ی ویراست پنجم ترجمه‌ی چنین گفت زرتشت*.)

این کتاب در ترجمه‌ی فارسی آرمان شهر نام دارد. این ترجمه از عنوان اصلی آن در پایان کار ترجمه‌ی آن در سال هزار و سیصد و شصت به ذهن من رسید و آن را ذیل عنوان یوتوپیا برای آن گذاشتم. ولی مرحوم علی رضا حیدری، مدیر انتشارات خوارزمی در آن زمان و ناشر این کتاب، این ترجمه از عنوان را پسندید و عنوان اصلی کتاب کرد. آرمان شهر، از آن جا که ترکیبی نو و خوش آیند بود، به زودی در زبان نویسندگان و مترجمان رواج یافت و در بسیاری از متن‌های تازه جای برابر نهاده‌های قدیمی، از جمله «مدینه‌ی فاضله» و «ناکجا آباد»، را گرفت. اما در متن ترجمه همان نام قدیمی که تامس مور از خود ساخته است، یعنی یوتوپیا، باقی ماند. و درست هم همین بود. زیرا، چنان که در درآمد کتاب گفته ام، یوتوپیا، در جوار برخی نام‌ها که تامس مور در این کتاب با مایه‌های واژه‌های یونانی باستان جعل کرده، از نظر ساختار معنایی متن، و نیز هم شوخی و هم جدی بودن آن، نقشی دارد. معنای اصلی این نام‌ها را، به یاری گزارش مترجم انگلیسی از آن‌ها، در حاشیه‌ی ترجمه‌ی فارسی داده ام.

در درآمد ترجمه شرحی کوتاه در باره‌ی جایگاه این کتاب در سرآغاز تاریخ مُدرن اروپا آورده ام. ولی با پژوهیدن در تاریخ مدرنیّت و جست‌وجوی معنای آن، نه تنها برای اروپا که برای دیگر فرهنگ‌ها و جامعه‌های بشری، سترگی این کتاب و پیام جهان‌روای آن بیش‌تر بر من آشکار شد. از این‌رو، در مقاله‌ای که در نیمه‌ی نخست دهه‌ی پنجاه نوشتم، در تحلیلی از معنای آرمان‌شهرباوری (utopianism) به یوتوپیا ی مور هم پرداختم. (این مقاله در مجموعه مقاله‌ای از من با نام ما و مدرنیّت چاپ شده است.) اما، تجربه‌ی انقلاب و ماجراهایی شگفت که در پیش چشم ما رخ داد، یعنی فروریختن یک ساختار قدرت و نشستن ساختاری دیگر به جای آن، در نیمه‌ی اوّل دهه‌ی شصت مرا به فکر ترجمه‌ی کتاب شهریار از ماکیاوولی انداخت. شهریار و یوتوپیا با یکی-دو سال فاصله هم‌زمان نوشته

شده اند، نخستین در فلورانس و دومین در لندن. اما این دو نویسنده — که به نظر نمی‌رسد هیچ‌یک از وجود دیگری خبر داشته باشد — با این دو کتاب کوچک در فضای جهان مدرن اروپایی از مسئله‌ی سیاست و دولت طرحی افکنده اند، که بازتاب آن را در روزگار ما هم می‌توان دید. اما جهت‌گیری این دو کتاب درست در جهتِ خلافِ یکدیگر است. یوتوپیا طرحی ست ایده‌آل از دولت و جامعه‌ای بر اساس یک آرمان اخلاقیِ تمامیت‌خواه (توتالیترا)، و شهریار، به‌عکس، بر پایه‌ی نگرشِ بودنگرانه (رنالیستی) به آنچه مشاهده‌ی سرراستِ صحنه‌ی رفتارِ سیاسی و نیز گواهی تاریخ به نویسنده‌ی آن نشان داده است. از این رو، هم‌سنجی این دو متن رویارویی هم، و جایگاهِ سرغونی آن‌ها در اندیشه و رفتارِ سیاسی در جهان مدرن، به فهم روشن‌تر هر دو یاری می‌کند. به همین دلیل، مقاله‌ای را که در باره‌ی این هم‌سنجی نوشته ام در پایانِ متنِ یوتوپیا گنجانده ام.

دیباچه

علّت این که این کتاب کوچک نام دو مترجم را بر خود دارد آن است که دوست عزیز از دست رفته‌ی من، نادر افشار نادری، کمر به ترجمه‌ی آن بسته بود، اما بدعهدی روزگار امانش نداد تا آن را تمام کند و من بنا به وظیفه‌ی دوستانه و به قصد به انجام رساندن نیت او، آن را تمام کردم. انگیزه‌ی واقعی من در این کار جز این نبوده، و در آغاز رغبتی خاص به ترجمه‌ی این کتاب نداشته‌ام. نادر نیز، که در روزگار خود برجسته‌ترین مردم‌شناس ایران و پژوهشگری پرشور و خستگی‌ناپذیر در مسائل ایلی و روستایی بود، اهل حرفه‌ی ترجمه نبود. و از او جز دو سه پاره ترجمه‌ی ناتمام و منتشر نشده نمانده است. آنچه او را به ترجمه‌ی این کتاب برانگیخت، شور و شوقی بود که در روزهای اوج انقلاب از دیدار چشم‌انداز «یوتوپیا»ی انقلاب به او دست داد. اما دریغ که با ناروایی‌هایی که در حق او کردند چند ماهی بیش دوام نیاورد و جای این انسان بزرگوار و شریف و عزیز در میان دوستانی که همگی او را به راستی از دل و جان دوست می‌داشتند، خالی ماند. ترجمه‌ی این کتاب نیز از «کتاب یکم» آن فراتر

نرفت. سپس من با اجازه‌ی خانواده‌ی او و همسرش برای انجام نیت او، «کتابِ دوّم» را نیز ترجمه کردم و با افزودن یک پیشگفتار در زمینه‌ی زندگی تامس مور و روزگاری که این کتاب در آن پدید آمده است، کار را به پایان بردم. و نیز، برای یکدست شدن متن، ترجمه‌ی نادر از «کتابِ یکم» را نیز با متن اصلی برابر و در آن اصلاحات لازم را کرده‌ام. در نتیجه، این همان دست‌نوشته‌ی ناویراسته‌ی او نیست. از این ویرایش البسته چاره نبود، به‌ویژه که گمان می‌کنم این اجازه را از طرف او داشته باشم. زیرا که در زندگی اش سبک و سلیقه‌ی زبانی و ادبی مرا می‌پسندید و در این گونه کارها چه بسا با من مشورتی می‌کرد.

اصلی این کتاب به زبان لاتینی است و چند یا چندین ترجمه از آن به زبان انگلیسی در میان است. این ترجمه به فارسی از روی ترجمه‌ی H. V. S. Ogden، از دانشگاه میشیگان، انجام پذیرفته است، که ناشر نیویورکی، Appleton-Century-Crofts، در ۱۹۴۹ در مجموعه‌ی Classics منتشر کرده است. در میانه‌ی ترجمه، ترجمه‌ی دیگری از انتشارات پنگوئن و یک ترجمه‌ی آلمانی از آن نیز به دست آمد که گهگاه اختلاف‌های زیاد میان آن‌ها دیده می‌شد، اما از کارگران و شاید بهبودی برابرکردن و سنجیدن ترجمه‌ها چشم پوشیدم و به همان متنی که نادر ترجمه را با آن آغاز کرده بود بسنده کردم. زیرا، گذشته از ضروری نبودن آن‌گونه نازک‌کاری‌ها از نظر همخوانی ترجمه با متن اصلی، سرانجام تعیین این که کدام یک به درستی برابر با متن اصلی است برای من ممکن نبود، زیرا متن اصلی به زبان لاتینی است.

داریوش آشوری

دی‌ماؤ ۱۳۶۰

سرگذشتِ تامس مور^۱

نویسنده‌ی پرآوازه‌ی کتاب یوتوپیا شخصیتِ برجسته‌ای در تاریخ انگلستان است و یکی از چهره‌های بزرگِ دورانِ رنسانسِ انگلیس به‌شمار می‌آید. وی قدیسی شهید است و سیاستمداری برجسته و نویسنده‌ای پرشور. اما آنچه نام او را در تاریخ ادب و اندیشه زنده نگاه داشته همین کتابِ یوتوپیا است که در آن جامعه‌ای آرمانی را با جامعه‌ی پرشر-و-شورِ روزگار خود می‌سنجد.

تامس مور در هفتم فوریه‌ی ۱۴۷۷ در لندن زاده شد. تامس بزرگ‌ترین پسرِ جان مور بود؛ حقوقدانی که از شاه لقب گرفت و در سِلکِ قاضیانِ بارگاه درآمد. تامس در بهترین مدرسه‌ی لندن آموزش دید. در دوازده‌سالگی پدر او رارشید یافت و برای پرورش به اخلاقِ بزرگان وی را به خانواده‌ی جان مورتِن، اسقفِ کنتربری و صدراعظم انگلستان، سپرد. جان مورتِن، که پرورشِ تامس مور به او واگذار شده بود، پیش‌بینی

1. Thomas More

می‌کرد که این نوجوانِ درخشانِ روزی «مردی شگفت» خواهد شد. به همین جهت وی را به دانشگاه آکسفورد فرستاد. مور دوسالی در آن‌جا به کامل‌کردن زبان لاتینی و آموختنِ منطقیِ صوری پرداخت.

در حدود ۱۴۹۴ پدر او را برای مطالعه‌ی حقوق به لندن بازگرداند. با آن‌که مور به خواستِ پدر - که می‌خواست از او یک حقوق‌دانِ خوب بسازد - تن در داد، ولی بیش‌تر مایل بود به بهایِ سرپیچی از پدر، خود را به خواستِ خداوند بسپارد. برای آن‌که ببیند که برای کیشی ساخته شده است یا نه، چهارسالی را در دیری، پهلویِ مدرسه‌ی حقوق، گذراند و در راهِ زندگیِ راهبانه ریاضت‌هایِ سخت کشید. اگرچه به فرقه‌ی فرانسیسی^۱ ارادتی خاص یافت، باز بر آن شد که همچون یک مسیحی ساده بهتر می‌تواند به خدا و خلق خدمت کند.

مور در حوالی ۱۵۰۵ همسر گرفت. همسرش که بسیار جوان بود و از فرهنگ بهره‌ی چندانی نداشت، از شوهرِ خویش در زمینه‌ی موسیقی و زبان لاتین چندان آموزش گرفت که بتواند برای میهمانان غیرانگلیسیِ خویش، مانند اراسموسِ هلندی، میزبانی شایسته باشد. مور در زندگی زناشوییِ خویش نیز هرگز از رسم - و راه تربیتِ نخستینِ خویش، یعنی عبادت‌هایِ طولانی و روزه‌داری و پشمینه‌پوشی دست برداشت و خدا همواره در کانونِ زندگی او قرار داشت.

یکی از حادثه‌هایِ زندگیِ مور آشنایی و دوستی با اراسموس^۲ بود.

1. Franciscan

۲. دزیدریوس اراسموس Desiderius Erasmus (۱۴۶۶-۱۵۳۶)، یونان‌شناس و کتاب مقدس‌شناس برجسته‌ی اروپایی، اهل هلند. شخصیتِ برجسته‌ی اومانسیم رنسانسی در شمال اروپا به‌شمار می‌رود و نوشته‌های فراوانش لقبِ بزرگ‌ترین دانشمندِ زمان را برای او فراهم کرد.

اراسموس نخستین بار در تابستان ۱۴۹۹ به انگلستان سفر کرد و در همان سفر بود که با مور آشنا شد.

اراسموس در سفر دومش به انگلستان، در سال ۱۵۰۵-۱۵۰۶، میهمان مور بود. دو دوست برای افزودن بر چیرگی خود در زبان‌های لاتین و یونانی و آموختن هنر طرزسرای و سخنوری دست به ترجمه چندین پاره از نوشته‌های لویکیانوس، هزل نویسنده یونانی در سده دوم مسیحی، زدند که حاصل کارشان در ۱۵۰۶ در پاریس نشر شد.

در این سال‌ها مور که سخت درگیر کار قضا و تجارت شده بود، ناگزیر بود با هزار ترفند میان کار-وکسب و زندگی خانوادگی و عبادت‌های دور-ودراز و مشغولیت‌های اومانستی^۱ خویش ترازوی برقرار کند.

مور از سپتامبر ۱۵۱۰ تا ژوئیه ۱۵۱۸، که یکسره به خدمت دربار هنری هشتم درآمد، یکی از دو معاون کلانتر شهر لندن بود و به‌عنوان قاضی‌ای بی طرف و مشاور بی غرض و «حامي محرومان» در دل اهل لندن جای گرفته بود.

در ۱۵۱۱ هسر دلبنداش، و یا، به قول او، «خاتمک مور»، درگذشت و شاید هم سر زارفت و مور را با چهار بچه تنها گذاشت. چند هفته‌ای پس از مرگ آن زن، مور با زنی دیگری ازدواج کرد که چندسالی از او بزرگ تر بود و خود دختر و پسری داشت. مور او را نیز موسیقی آموخت، اما زبان لاتینی نیاموخت. این زن نیز برای فرزندان مور مادری مهربان و خانمی خانه‌دار

۱. اومانيسم humanism نام جنبشی ادبی و فکری ست که در قرن چهاردهم در ایتالیا با مطالعات پترراک در فلسفه و ادب یونان و روم آغاز شد و سپس دامنه‌اش به سراسر اروپای غربی کشید.

این جنبش، با رویکرد به آثار باستانی و جست-وجوی خیر و حقیقت به شیوه‌ی یونانی، آزاد کردن اندیشه از خشکاندیشی قرون وسطایی، و گرایش به عقل‌باوری و ارزش‌های انسانی، رنسانس اروپا را به اوج رساند.

بود. خانه‌ی مور یک آموزشگاه مسیحی «فضیلت و علم» بود و آموزگاران جُستارهای گوناگون به جوانان خانواده می‌آموزاندند و از جوانان انتظار می‌رفت که هم بیاموزند و هم بیاموزانند.

کتاب تاریخ شاه ریچارد سوم، که مور در حدود ۱۵۱۳ و ۱۵۱۸ به لاتینی و انگلیسی نوشت، نخستین شاهکار تاریخ‌نویسی انگلیسی است؛ و اگرچه هرگز تمام نشد، در تاریخ‌نویسانِ بعدی اثر گذاشت. شکسپیر زمینه‌ی نمایشنامه‌ی خویش درباره‌ی این شاه را مادیون مور است.

در مه ۱۵۱۵ مور مأمور شد که با هیأتی قراردادِ بازرگانی انگلستان و فلامان را بازرگری کند. این کنفرانس با فاصله‌های دراز در بندرِ بروژ،^۱ در بلژیک، برگزار می‌شد و مور در آن فاصله‌ها سری به دیگر شهرهای بلژیک می‌زد و با دوستانِ نزدیکِ خود دیدار می‌کرد، که همه چون او هم اهل سیاست بودند هم اهل ادب و فرهنگ. «کتاب کوچکِ زرین» او، یعنی یوتوپیا، در همین گیر-و-دار آغاز شد، در بازگشت به لندن پایان گرفت و در ۱۵۱۶ در لوون به چاپ رسید. کسانی که مور کتاب را خطاب به ایشان نوشته بود، یعنی اومانیست‌ها و سرامدانِ سیاستمدار، کتاب را به گرمی پذیرا شدند و آوازه‌ی آن از همان آغاز پراکنده شد. مور کتاب را به زبانِ لاتینی و برای سرامدان و به قصدِ اصلاحِ جامعه‌ی روزگارِ خود نوشت. یوتوپیا شامل دو کتاب است: کتابِ یکم تحلیلی ست خرده‌بین و دادخواستی پرشور بر ضدِ وضعِ اجتماعی و اقتصادیِ حاکم بر اروپا، و به‌ویژه انگلستان. کتابِ دوم روایتگرِ بهترین وضعِ اجتماعی است، چنان‌که در جزیره‌ای در کرانه‌ی «جهان نو» دیده شده است.

خانواده‌ی مور برخی از ویژگی‌های «یوتوپیا» را داشت. در آن از قمار و

تاس‌بازی و بیکارگی یا «کارهای بی‌هوده» خبری نبود. همه باغبانی می‌کردند. آموزش برای زن و مرد کاری بود که همه عمر دنبال می‌شد. و در سر میز غذا و نماز شامگاه آدابی پدرسالارانه به جا آورده می‌شد.

مهارت مور در گشاد و بست امور، از جمله فرونشاندن آشوبی که در ۱۵۱۷ در لندن به دست او باش به ضد ساکنان بیگانه‌ی شهر در گرفته بود، و نیز چیرگی‌اش در مذاکره با فرانسویان بر سر جنگ میان انگلیس و فرانسه، سبب شد که وی بتواند از خدمت دربار شانه خالی کند و به فشارهایی که برای پذیرش خدمت بر او وارد می‌شد با این امید تن در می‌داد که گمان می‌کرد فرصتی برای ایجاد آرامش و بهبود امور فراهم شده است. زیرا به نظر می‌رسید که صدر اعظم، تامس ولزی^۱، آماده است برخی از ایده‌های سیاسی اومانیت‌های مسیحی را به کار گیرد.

در میانه‌ی ۱۵۱۵ و ۱۵۲۰ مور با شور و شوق تمام در راه برنامه‌ی دینی و فرهنگی اراسموس مبارزه می‌کرد، یعنی روی آوردن به بازخوانی متن‌های یونانی به عنوان کلیدی برای الاهیاتی تازه با بازگشت به کتاب مقدس و پدران کلیسا؛ و در چند شعر یکی از آثار اراسموس را نسخه‌ی لاتینی تازه‌ای از انجیل شمرد. شعرهای لاتینی مور در ۱۵۱۸، همراه با یوتویپای او و کتابی از اراسموس به چاپ رسید. این شعرها که در وزن و درونمایه بسیار گوناگون اند، جستار اصلی‌شان حکومت، زن، و مرگ است. اراسموس در نامه‌هایی که به دانشوران روزگار خود می‌نوشت دوست لندنی خویش را نمونه‌ی برین اندیشه‌ورزان اروپا می‌شناساند. اراسموس قامت مور را میانه و چهره‌اش را بور و چشمان‌اش را آبی مایل به خاکستری وصف می‌کند. سادگی در پوشاک و خوراک از ویژگی‌های مور بود و از

کارهایی که لذتی معصومانه در آنها بود، از جمله کارهای بدنی، روی گردان نبود. صدایی رسا و حافظه‌ای قوی داشت. مردی که «برای دوستی زاده شده بود»، می‌توانست از سر-و-کار داشتن با بی‌روح‌ترین مردمان و چیزها نیز لذت ببرد. گشاده‌دست و خوشرو بود و چشمداشتِ سپاس نداشت. اشیاءِ کمیاب و جانورانِ دل‌پذیر خانه و باغ او را می‌آراستند. در خلالِ کار-و-کوششِ سختِ حرفه‌ای، ساعت‌هایی را نیز برای نماز و سرپرستی مدرسه‌ی خانگی کنار می‌گذاشت. توجه‌اش بیش‌تر به دخترها بود و برای آنها امکانِ عالی‌ترین آموزش و پرورشِ کلاسیک و مسیحی را فراهم می‌کرد.

در ۱۵۲۱ به معاونتِ خزانه‌داری برگزیده شد و لقبِ شهسواری گرفت. در ۱۵۲۳ جدالی قلمی با لوتر نیز کرد و در ۱۵۲۶ به اصولِ جزمی وی تاخت.

در حدودِ ۱۵۲۲ درباره‌ی «چهار امرِ نهایی» — مرگ، سرنوشت، رنج، و شادی — درنگ‌هایی کرد و رساله‌ای نوشت که هرگز تمام نکرد. در این سال‌ها، افزون بر کارِ روزانه‌اش در خزانه‌داری، به‌عنوانِ یک درباریِ روشنفکر و اومانیست در مجلسِ شاه هنری خدمت می‌کرد. سفیرانِ خارجی را خوش‌آمد می‌گفت، خطابه‌های رسمی می‌خواند، پیش‌نویس قراردادها را تهیه می‌کرد، و از سوی شاه به نامه‌های صدرِ اعظم پاسخ می‌گفت. و ای بسا با شتاب میانِ جایگاهِ کاردینال در وست‌مینستر و شکارگاه‌های هنری در رفت-و-آمد بود. در آوریلِ ۱۵۲۳ به مقامِ ریاستِ مجلسِ عوام برگزیده شد و در همان حال که از جان-و-دل به دولت خدمت می‌کرد، خواهانِ آزادیِ گفتارِ واقعی‌تر در پارلمان شد. در ۱۵۲۴ دانشگاهِ آکسفورد و در ۱۵۲۵ دانشگاهِ کمبریج او را به سرپرستی خود برگزیدند. در ۱۵۲۴ به چلسی رفت و در خانه‌ی بزرگی منزل کرد که

رنگ-و-رويِ فلسفه‌يِ وی را داشت. سرسرا و نمازخانه و کتابخانه‌يِ آن برای خلوتِ مطالعه و عبادت ساخته شده بود. در ۱۵۲۵ به مقام صدرِ دوک‌نشینِ لنکستر^۱ برگزیده شد و بخشِ بزرگی از شمالِ انگلیس در مدارِ حکومتِ قضایی و اداری او قرار گرفت.

در تابستانِ ۱۵۲۷ هنگامی که همراه با وُلزی از مأموریتی به فرانسه بازمی‌گشت، هنری هشتم که می‌خواست همسرِ خود را طلاق گوید و زنِ دیگری بگیرد، از او خواست با گواه گرفتنِ کتابِ مقدّس ثابت کند که ازدواج‌اش با همسر کنونی‌اش، کاترینِ آراگونی، نه تنها بی‌ثمر بوده — زیرا پسری برای جانشینی او به بار نیاورده — بلکه نامشروع نیز بوده است. زیرا آن زن پیش از او همسرِ برادرِ درگذشته‌يِ او بوده است. مور دست-و-پایی زد تا شاید با شاه هم‌رای شود، امّا «پژوهشِ دقیق و مطالعه‌يِ دراز» بر او ثابت کرد که کاترین به‌درستی همسرِ شاه است. پس از آن‌که در مارسِ ۱۵۲۸ اسقفِ لندن او را مأمور کرد که نوشته‌هایِ بدعتگذاران در دین به زبان انگلیسی را بخواند و برای روشن‌کردنِ مردم بر آن‌ها ردّیه بنویسد، از ۱۵۲۹ تا ۱۵۳۳ هفت کتاب در بابِ مجادلاتِ دینی نشر کرد.

در ۱۵۲۹، هنگامی که سر تامس مور پنجاه-و-یک‌ساله بود، شاه کاردینال وُلزی را از مقامِ لُرد چانسلری برکنار کرد و مور را به جای او گماشت؛ به مقامی که بعد از شاه و اسقفِ اعظمِ کنتربری عالی‌ترین مقامِ کشور بود. صاحبِ این مقام، افزون بر ریاستِ دیوانِ عالی، دادستانِ کلّی کشور، مُهردارِ سلطنتی، رایزنِ ویژه‌يِ شاه، رئیسِ مجلسِ لردها، سرپرستِ همه‌يِ محجوران، و ناظرِ آموزشگاه‌ها و بیمارستان‌هایِ کشور نیز بود. مور، گذشته از انجام دادنِ وظایفِ دولتی، همچنان به کارِ نویسندگی، امورِ

خانوادگی، دیدار با دانشوران و مردان سیاست، و نامه‌نگاری با دوستان در میان دانشورانِ دیگر کشورهای اروپا نیز می‌پرداخت. در کارِ قضا جز عدالت و دادگزاری نظری نداشت. از هیچ مقام یا دوست یا خویشاوند جانبداری نمی‌کرد و هیچ پیشکشی نمی‌پذیرفت و همه‌ی زیردستانِ خود در دستگاهِ قضا را نیز از این کار بازمی‌داشت. دعوایها را هر چه زودتر حل می‌کرد. با آن‌که پیش از رسیدن او به این مقام در دیوانِ قضا دعوایهایی از بیست سال پیش مانده بود، دو سال بعد از او دعوای رسیدگی نشده‌ای نمانده بود.

عیبِ بزرگی که بر مور گرفته‌اند تعصبی است که بر ضدِّ مخالفانِ مذهبِ کاتولیک داشت. با آن‌که مردی بود بسیار مهربان و پاکدل و پررحم، و در یوتویبایِ خویش رواداری دینی میانِ پیروانِ دین‌هایِ گوناگون را ستوده بود، همین که پایِ پیروانِ لوتر، یعنی پروتستان‌ها، در میان آمد، ذره‌ای رحم و گذشت نشان نداد و آنان را ملحد و مرتد خواند و به شکنجه و آزار گرفتار کرد. این از شگفتی‌هایِ زندگانیِ او است. به‌ویژه آن‌که، هنری هشتم می‌خواست با پاپِ رُم درافتد و از زیر سلطه‌ی دینی او بیرون آید. و برای این کار به آیینِ پروتستانی با نظر سازگار می‌نگریست.

چنان‌که گذشت، هنری هشتم قصد داشت از کاترین جدا شود. این زن پنج فرزند داشت که چهارتایِ آن‌ها مرده بودند و تنها یک دختر مانده بود. می‌خواست زنی بگیرد که برای او پسر و جانشینی بیاورد. و بدین خاطر آن بهانه‌ها را می‌آورد. اما از آن‌جا که در مسیحیت طلاق مجاز نبود و گسستنِ پیوندِ زناشویی بسته به رأیِ پاپ بود و پاپ هم آن را رد کرده بود، هنری سر از فرمانِ پاپ پیچید و زنِ خود را طلاق گفت و زنی دیگر گرفت، به نام آن بولین. سرپیچیِ مور از حضور در مراسمِ تاجگذاریِ آن بولین کینه‌ای از او در دلِ هنری انداخت. شاه می‌خواست پیروانِ لوتر را دل‌گرم کند و

مذهبِ پروتستان را در کشور رواج دهد. ازین رو، فرمائی روان کرد به این مضمون که رأی شاه در امورِ دینی نیز بالاتر از رأیِ روحانیان است. و فرمود که به پیروی از این فرمان رجالِ کشور همگی سوگند بخورند و با شهبانوی تازه نیز بیعت کنند و نسبت به او فرمانبردار و وفادار باشند و فرزندی را که از او به دنیا خواهد آمد ولیعهد بدانند. مور با هیچ یک از این کارها همساز نبود و پیروی از رأی شاه را خلافِ رأی و وجدانِ خویش می دانست. چون تن به سوگند نداد، شاه تمامی حقوق و مواجبِ او را برید و پس از چندی او را در برج لندن به زندان انداخت.

در یکم ژوئیه ۱۵۳۵ محاکمه شد. دادستان گواهی داد که زندانی در حضورِ او منکرِ ریاستِ شاه بر کلیسای انگلیس شده و هیئتِ ژوری به اتفاقِ آراء او را «گناهکار» شناخت. مور در دفاع از خویش گفت که، او در راهِ پاسداری از وحدتِ کلیسا تن به شهادت می سپارد. زیرا «هیچ انسانِ فانی را برای رهبریِ روحانی» سزاوار نمی داند.

در میانِ قاضیانِ دادگاه پدر و برادر و عموی شهبانوی تازه نیز بودند؛ همان شهبانویی که ازدواجِ هنری با او آتشِ ستیز میانِ او و مور را برافروخته بود.

دادگاه مور را به خیانت محکوم کرد که کیفرِ آن شکم دریدن، بر دار کردن، و شقه کردن بود. شاه آن کیفر را به گردن زدن کاهش داد. در پنج روزِ پرهیجانی که از عمرِ او تا اعدام مانده بود، وی روح خود را برای دیدارِ «همسرِ بزرگ» خویش آماده می کرد و دعایی زیبا و چندنامه‌ی وداع نوشت.

هنگامی که پای بر سکوی اعدام نهاد، تماشاگران را به شهادت گرفت تا ببینند که او «با ایمان به کلیسای کاتولیک و در راهِ این ایمان، همچون بنده‌ی خوبِ شاه و، بالاتر از همه، همچون بنده‌ی خدا» می میرد. و برای آن که خود

نقشی در مراسم داشته باشد چشمانش را خود با دستمال بست. خبر مرگ مور اروپا را تکان داد و اراسموس به عزایِ مردی نشست که آن همه وی را ستوده بود. به گفته‌ی او، مور مردی بود «که روان‌اش پاک‌تر از هر برفی بود، و چنان نبوغی داشت که انگلیس هرگز نه مانند‌اش را آورده بود و نخواهد توانست بیاورد.» کلیسایِ کاتولیک در ۱۹۳۶ او را در شمارِ قدّيسان جای داد.

اگرچه مقامِ انسانیِ مور بالاتر از نویسندگیِ او ست و هیچ رویدادی در زندگی‌اش به سترگیِ «ترکِ زندگی» نبوده است، آن «کتابِ کوچکِ زرّین» برای او نامی بزرگ‌تر از آن فراهم کرده است که تاجِ افتخارِ شهادت یا انبوه نوشته‌های‌اش به انگلیسی. نام او را در شمارِ قهرمانانِ «انقلاب» بر لوحه‌ای در «میدانِ سرخ» مسکو نیز نگاشته‌اند.

عنوانی که اراسموس به مور داد، یعنی «مردی چارفصل» (Omnium horarum homo)، بعدها، با عنوان A Man for All Seasons، از راه نمایشنامه و فیلمی به همین نام همه‌گیر شد. در قرنِ بیستم برای او در کلیسایِ وست‌مینستر و برج لندن یادمان‌هایی برپا کردند. به گفته‌ی چسترتن،^۱ تاریخ‌نگزارِ انگلیسی، مور را «می‌توان بزرگ‌ترین مردِ انگلیس شمرد، یا دستِ کم بزرگ‌ترین شخصیتِ تاریخی در تاریخِ انگلیس.»